



سیر

تفصیلی ترین و تخصصی ترین شرح بر کتاب شریف
«منازل السائرین» و بیان منازل سلوک
شیعی به دو روش سیر محبی و قرب محبوبی

جلد یکم

(مقدمات)

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

سیر سرخ / جلد یکم

(مقدمات)

(مد ظله العالی)

◆ حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷-
عنوان قراردادی: منازل السائرین. فارسی. شرح.
عنوان و نام پدیدآور: سیر سرخ: تفصیلی ترین شرح بر کتاب
«منازل السائرین» و بیان منازل سلوک شیعی به دو
روش سلوک محبی و قرب محبوبی / محمدرضا نکونام.
مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۰ ج.
شابک دوره: ۵- ۵۶ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
شابک: ج ۱: ۲- ۵۷ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
مندرجات: ج ۱. مقدمات
عنوان دیگر: تفصیلی ترین شرح بر کتاب «منازل السائرین» و بیان
منازل سلوک شیعی به دو روش سلوک محبی و قرب محبوبی
موضوع: انصاری، عبد الله بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق.
منازل السائرین. نقد و تفسیر
موضوع: عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع: تصوف - متون قدیمی تا قرن ۱۴
شناسه افزوده: انصاری، عبد الله بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق.
منازل السائرین. شرح
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱۹۶/۲۸۲ م ۸۰۴۲۲۸ الف BP
رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۸۳
شماره ی کتاب شناسی ملی: ۲۸۵۰۱۹۴

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۲۶۰۰۰۰ ریال
تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - وجیه آباد
دوازدهمتری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کد پستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
شابک دوره: 5 - 56 - 6435 - 600 - 978
شابک ج ۱: 1 - 2 - 57 - 6435 - 600 - 978 ISBN



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

۱۶	سیر سرخ
۱۷	عمل «ترک خود»
۱۸	لقاء الله
۱۸	يقظه و بيداری
۲۰	دلسوختگان و دلباختگان
۲۶	تفاوت اخلاق کلامی، فلسفی و عرفانی
۳۱	تفاوت اخلاق عرفانی و اخلاق صوفی‌گری
۳۲	سلسله سند صوفیان
۳۴	چیستی بینش و معرفت
۳۶	پیشی داشتن بینش بر کنش
۴۱	مراتب زایش آدمی
۴۲	کتاب «منازل السائرین»
۴۲	چشم‌انداز منازل السائرین
۴۴	خواجه عبد الله انصاری
۴۵	عبدالرزاق کاشانی
۴۵	شرح نوآور و انتقادی «سیر سرخ»

فصل یکم: مقدمه‌ی شارح

۵۶	مقام فنا
۵۷	حیات معنوی
۵۸	معنای صلاة
۵۸	خیرخواهی اولیای خدا
۶۱	ختم حیدری
۶۲	انگیزه‌ی نگارش شرح کتاب
۶۳	عارفان احراری و آزاده
۶۷	عرفان؛ درس حق

فصل دوم: درآمد خواجه

۷۱	اسماء الحسنی
۷۲	آیین نگارش خطبه
۷۲	معناشناسی حمد
۷۴	الله؛ بیان‌گر مقام واحدیت
۷۷	«الواحد»
۷۸	الأحد
۷۹	تعیین بودن اسما و صفات
۸۲	وحدت صفات با ذات
۸۴	القیوم الصمد
۹۵	اللطیف
۹۸	یافت حق تعالی در دل
۹۹	معنای دوم «اللطیف»

۱۰۰	القريب
۱۰۱	قرب حق تعالى به آفريده
۱۰۲	ابراز عشق حق تعالى
۱۰۵	سريرهی عارف
۱۰۶	مقام قلب
۱۰۸	قرب و لطف
۱۱۰	معارف، اسرار و حقايق
۱۱۲	مفاتيح غيب
۱۱۵	دهشی بودن معرفت
۱۲۰	عين ثابت
۱۲۱	رؤيت علم حق
۱۲۲	تجلی احدی و واحدی
۱۲۴	تعین بودن عين ثابت
۱۲۵	نزدیکترین مسیر
۱۲۶	علم ارادی
۱۲۸	احدیت ساری
۱۲۹	ناصیهی پدیدهها
۱۳۱	هویت الهی
۱۳۲	فنا و بقای پدیدهها
۱۳۴	نزول و عروج سلوک
۱۳۸	چشم ازل
۱۳۹	رؤيت ازلیت در بشریت
۱۴۱	تعینها

۱۴۲ گنج‌های حقی
۱۴۲ سیر باطن
۱۴۵ دهش و جلای معرفت
۱۴۷ امین اسرار
۱۴۷ قلب امانت‌دار
۱۵۶ شهادت
۱۵۸ شهید دل
۱۶۳ شهادت ایمانی
۱۶۴ ظهور پدیده‌ها
۱۶۷ وجود اضافی
۱۷۱ تلوین و تمکین
۱۷۱ پدیده‌های ازلی و ابدی
۱۷۲ دیدن حق در چهره‌ی خلق
۱۷۳ رنگ خدا
۱۷۵ فنای حقی
۱۷۷ صراط مستقیم
۱۷۹ صعوبت دستگیری از خلق
۱۸۶ سلام و صلوات
۱۸۷ تحقق اسمای حسناى الهی
۱۸۹ دغدغه‌ی نگارش کتاب
۱۹۱ چگونگی نگارش کتاب
۱۹۲ تفاوت محبوبان و محبان
۱۹۲ لزوم پیروی محب از محبوبی

۱۹۹ عشق پاک
۱۹۹ منازل سلوک
۲۰۵ ترتیب و ترتب منازل معنوی
۲۰۷ لزوم رعایت ترتیب و سرعت سیر
۲۱۷ مشاعی بودن سیر منازل
۲۱۹ چهره‌های متفاوت منزل توبه
۲۲۸ اختلاف استعداد سلوک و لزوم کتمان
۲۲۹ تفاوت سیرها
۲۳۳ امتیاز کتاب منازل السائرین
۲۳۵ خلط در معنای زهد و اخلاص
۲۴۳ توقف نهایات بر بدایات
۲۴۵ مشاهده‌ی نهایات در بدایات
۲۴۶ بسترسازی بدایات
۲۵۶ طرح تحکیم بدایات
۲۵۶ رعایت حریم و حدود الهی
۲۵۹ مهربانی و بذل نصیحت
۲۶۱ سخت‌گیر نبودن
۲۶۲ پرهیز از تضييع عمر
۲۶۴ پرهیز از امور تردیدزا
۲۶۴ سه گروه سالکان
۲۷۱ سه مرتبه‌ی سلوک
۲۷۱ قصد، غربت و رؤیت
۲۷۳ مفردون

۲۷۵	عرفان و منابع نقلی
۲۷۶	سیر محبوبان
۲۸۲	غربت عارف
۲۸۴	مقام احسان
۲۸۵	قرب و رؤیت
۲۸۷	مراتب و چهره‌های معرفت
۲۹۵	روایت احسان
۳۰۰	نکته‌های روایت
۳۱۲	تشبیه، تخلق و تحقق
۳۱۳	عارفان تشبیهی
۳۱۵	عارف متخلق
۳۱۵	عارف محقق
۳۲۱	عَلَم حق

فصل سوم: منازل معنوی

۳۲۵	بخش‌های ده‌گانه‌ی کتاب
۳۲۸	چینش منازل
۳۲۸	شرایط سیر منازل
۳۳۲	مراحل ده‌گانه‌ی سیر در هفت مرتبه‌ی باطن
۳۳۴	ارتباط ظاهر و باطن
۳۳۶	ساحت‌های غیب باطن
۳۳۷	غیب نفس
۳۳۹	غیب قلب

۳۴۳	بخش یکم: بدایات.....
۳۴۵	منازل بدایات
۳۴۹	بخش دوم: ابواب
۳۵۰	منازل ابواب
۳۵۱	بخش سوم: معاملات.....
۳۶۰	منازل معاملات.....
۳۶۱	بخش چهارم: اخلاق.....
۳۷۱	منازل اخلاق.....
۳۷۹	بخش پنجم: اصول.....
۳۸۱	منازل اصول
۳۸۸	بخش ششم: اودیه
۳۹۰	منازل اودیه
۴۰۱	بخش هفتم: احوال.....
۴۰۲	منازل احوال
۴۱۵	بخش هشتم: ولایات
۴۱۶	منازل ولایات
۴۳۵	بخش نهم: حقایق.....
۴۳۷	منازل حقایق.....
۴۵۰	بخش دهم: نهایات.....
۴۵۱	منازل نهایات

پیش‌گفتار

«عشق»، «فنا»، «تلاشی»، «ویرانی» و «خرابی»! واژه‌هایی است که این کتاب پی‌گیر آن است. شرح ماجرای عشق شنیدنی است، اما شنیدنی‌تر، این عشق است که عاشق نخواهد چیزی به دست آورد، بلکه از دست می‌دهد و بی‌دست هم از دست می‌دهد تا به کلی ویران و خراب شود و چیزی از او نماند! عاشقی که رونق آبرو نمی‌خواهد، بلکه بر آن است تا خود را خراب و ویران کند، بلکه عاشقی که خواستن و بر آن بودن هم نمی‌خواهد و خرابِ خراب است. ماجرای کتاب حاضر با تمامی تفصیل و درازگویی‌هایی که دارد همین است. این کتاب می‌خواهد شأن خودی را از خواننده بگیرد و به او شأن «از او بی» بدهد، بلکه می‌خواهد «من» را از او بگیرد و به جای این واژه، به وی «او» بدهد. می‌خواهد «خودباوری»، «خودخواهی»، «خودستایی» و «خودشیفتگی» را از او بزداید و او را «عاشقی دل‌باخته»، بلکه «روح‌باخته» نماید. عاشقی که جز معشوق نمی‌یابد، بلکه او جز معشوق نیست. این کتاب می‌خواهد خواننده را نه در مقام طلب‌کار، بلکه در جای بده‌کار قرار دهد تا وامی را که گرفته بازپس

دهد. نوشتار پیش رو به خواننده غصه‌ی دارایی و اندوه داشته‌ها را می‌دهد نه غم ناداری و کمبودها، و سعی می‌نماید او را منزل به منزل پیش برد تا به «ناداری» و «فقر» وصول دهد. آن که طمع به کمال دارد، سرقت و دزدی کمال و ربودن خیرات هم از او می‌آید و آبادی خود را با خرابی دیگری پی‌جو می‌شود. باید نخواست و طلب نداشت و قطع طمع کرد و دل از هرگونه طمعی برید. مال‌طلبی، جاه‌طلبی، دنیاطلبی، شهرت‌طلبی، عزت‌خواهی، علم‌جویی، عرفان‌پژوهی و واپسین‌گرایی و در پی حور و قصور بهشتی و نور بودن همه کمال است و طمع به کمال در نظرگاه اهل معرفت و محبت از شعبه‌های شرک است.

از سر خود برخاستن و «یک شهر آباد بس است» شعار این کتاب و گفتمان آن است. نوشتار حاضر می‌خواهد در هر منزل، بخشی از آدمی فرو ریزد تا نیست گردد و در حال خرابی، تنها شهر آباد را که در آن است و از آن جدایی ندارد بیابد. جایی که باید آن‌قدر از خود کاست که کاهیدن به رنج آید، و آن‌قدر از خود زدود که زدایش به دهشت افتد. باید بی‌دست شد و بی‌پا و بی‌فکر و بی‌دل. باید نهاد و نهاد، و رها شد و رها، و نفی کرد و نفی کرد تا به نفی مطلق رسید و این است حقیقت «وصول» و اوج «توحید» که جز سیری سرخ چیزی نیست. سیری که در آن باید خون خود را ریخت. آباد فقط حق است و بس. همه‌ی خیر، همه‌ی جمال، همه‌ی کمال اوست. باید رسید به این که خواستِ حق را خواست و خواست حق این است که جز حق خواسته نشود و خواسته‌ای جز خواست حق نباشد؛ چرا که همه اوست و تنها اوست همه، و هر خواستی خواست حق

است از حق؛ همان‌طور که هر فراری فرار از حق است به حق و هر پناه‌بردنی پناه بردن از حق به حق است. حق حق است و دیگری اگر باشد تمامی حق حق، بلکه حق است؛ آن هم دیگری که بی‌دیگری است و هیچ در موضوع نگنجد. هر چیزی و هر کمالی که دیده شود تمامی چهره‌ی جمال حق است. قرب آدمی قرب حق است و با دوری از خود به حق نزدیک می‌شود و هر قدر از خود دور گردد و بیگانه‌تر شود، حق را در خود بیش‌تر و آشنا‌تر می‌یابد تا آن‌که در سرخی خون خود غوطه شود و غرقه گردد و دیگر چیزی از او نماند. آدمی آن دم که خود را از دست می‌دهد و شاه‌رگ خویش را برای زدن به دست معشوق می‌سپارد، وصالش حق است و فراغ از خود فراغتش می‌باشد. حق تعالی آدمی را برای حق برگزیده و او باید حق را برای خود برگزیند، او آدمی را می‌خواهد، و آدمی باید او را با ترک خویشتن و سیر سرخی که پیش رو دارد بخواهد. باید خود را نفی کرد و تنها در پی حق بود. باید حق را طالب بود، ولی نه برای خود، بلکه برای حق و جز حق ندید و نخواست. سرخوشی آدمی تنها به همین است که حق دارد و تنها دل‌خوشی او این است که تنها حق دارایی همه است و جز او نیست؛ هرچه که دیده شود. آن‌که از خود خبر دارد و در خود است و با خود است و درد خود دارد، دیگر حق نیست. باید از خود گذشت و نور را پیش‌کش و نار را بی‌اثر دید تا تنها حق را یافت. او بخواهد بسوزاند، در نزد دشمنان به آتش می‌کشد، پس چنین کند که سوزش آتش عشق او خاکستر بر باد می‌دهد. آتشی که همه را به عشق فرا می‌خواند و به عشق آتش می‌زند. ترک خود و فنای خویش اوج بندگی و حدیث عشق و نشانه‌ی وصول است و بس.

سیر سرخ

بینش نوشته‌ی پیش رو سفرنامه‌ای از سیر سرخی است که پایان آن تلاشی بنده و ریختن خون گرم اوست. وصولی که تنها با شناسه‌ی «خراب» و رمز ورود «عشق» می‌توان آن را یافت. این کتاب گزارشی است از یافته‌های روندگانی که بر این مسیر سرخ و در این وادی خون‌گام می‌نهند. مسیری که توصیه‌ای و فرمانی نیست و کتاب حاضر نیز توصیف می‌کند از آنچه یافتگان در سیر سرخ خود حس می‌کنند، می‌بینند و می‌یابند. این کتاب سفرنامه‌ای است سرخ از سیری که در باطن و نهاد سالکان سائر و عارفان واصل است. درونی که در کتمان و پنهانی خود غوغای بی‌نمودی دارد. درونی که می‌خواهد از خود بریزد و زینت‌آرایی را سم‌کشنده‌ی خود می‌داند. درونی که نمی‌خواهد در برابر حق ایستاده باشد، بلکه می‌خواهد نباشد. درونی که حرکت آن به حق و باحق است تا ترک خویشتن خویش نموده باشد. درونی که می‌خواهد «نفس‌محور» و «خودخواه» نباشد، بلکه بیابد که «حق‌مدار» است. درونی که وجدان خود را با «ترک» شروع می‌کند و کمال خود را به ترک کمال و نفی آن‌چه منسوب به اوست می‌داند. درونی که همت بر خرابی نفس و آبادی حق دارد و کمال برای او رنگ و رو و مزه ندارد؛ از این رو «حرص»، «طمع» و «خودخواهی» از او برداشته می‌شود. درونی که اندیشه‌ی حق دارد. درونی که می‌خواهد نفی غیر حق را باور و یقین نماید. باطنی که منزلگاه ثابت و ابدی او وصول به حق است نه تحصیل رضوان یا خر امیدن‌در بهشت‌ها و حق برای وی غایت نهایی است نه واسطه، بلکه غایت نیز نیست که تعدد بی‌پایه است. درونی که جز برای اندکی بس قلیل میسر

نمی‌گردد؛ زیرا از اندیشه و حساب صوری به‌دور است و توده‌ی مردمان، حساب‌گر می‌باشند و میزان، افزونی، خوشی و خودخواهی خود را دنبال می‌نمایند نه ریختن خون خویش را.

عمل «ترک خود»

رها شدن از خود و ریختن خویشتن خویش و تمای خودی خود فنا و تلاشی داشته‌ها به معنای انجام عمل جراحی باز بر روی دل، در حال هوشیاری و بیداری و پیشکش نمودن خود برای زده شدن شاه‌رگ خویش است. عملی که بسیار سخت و دردناک است و هر کسی برای آن برگزیده و انتخاب نمی‌شود. در این عمل، باید دردی که دنیاخواهان در زمان مرگ دارند را در حال زندگی خود تحمل کرد. مسیری طولانی، پر طوفان، انباشته از موج‌های هولناک و گردنه‌های دهشت‌زا و بیابان‌هایی پر از خزندگان کشنده که کم‌تر به چشم می‌آیند و ناگاه شاه‌رگی را با نیشتر زهرآگین خود مسموم می‌کنند.

«فنا» یعنی ترک یک به یک تعیین و موجودی خود. غده‌هایی که یکی پس از دیگری باید برداشته شود. باید دست خود را قطع کرد و پای خود را برید و چشم خود را درآورد و گوش را جدا کرد و مغز خود را بیرون ریخت و آخرین چیزی که داده می‌شود قلبی است که خون سرخ و گرم را در خود دارد.

انسان تا خود را می‌یابد و می‌شناسد، درگیر غم و اسیر تن و آلوده‌ی من است و وصول حق تنها زمانی ممکن می‌گردد که آدمی بارگران «من» را زمین‌گذارد و در سیری سرخ، از «من» فارغ گردد.

حق تعالی را می‌شود رؤیت نمود. خداوند دیدنی است. هم‌چنین خداوند را می‌شود وصول داشت. ما معتقدیم خدا را می‌شود دید هم با چشم دل و هم با چشم‌های دیگر و نیز می‌شود به او وصول داشت. چشم اگر چشم باشد می‌تواند خداوند را ببیند آن هم در تمامی پدیده‌ها و ظهورات و نیز همه‌ی پدیده‌ها با همه‌ی چشم، خدا را می‌بیند. هم دریا خداوند را می‌بیند و هم صحرا. همه‌ی عالم چشم است و می‌تواند رؤیت حق داشته باشد به شرط آن که چشم‌ها را خواب نروده باشد و امکان رؤیت حق تعالی باور شود.

یقظه و بیداری

نخستین حقیقتی که سبب می‌شود انسان سائر و رونده به سوی خدا گردد «بیداری» است. انسان تا از خواب بیدار نشود از غافلان و افراد عادی است و نمی‌تواند سالک گردد. عموم آدمیان در خواب هستند و بیدار هم نمی‌شوند و بیداری یک استثناست؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۱. «خُسْر» تعبیر دیگری از سُکر، مستی و خواب است؛ همان‌طور که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۲. بسیاری در خواب هستند و تا وقتی که بمیرند، باز هم بیدار و آگاه نمی‌شوند، بلکه با انتباه خوابشان مختل می‌شود. بسیاری نیز

۱. عصر / ۲ - ۳.

۲. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۶۶.

حتی با مرگ بیداری و انتباه ندارند. بعضی‌ها حتی فشار قبر خود را متوجه نمی‌شوند، و ملک موکل بر آنان ناچار می‌شود آن‌قدر آنان را فشار دهد تا بیدار شوند و وقتی که بیدار می‌شوند تاب و تحمل آن فشار را ندارند. وای به حال آنان، هنگامی که از خواب برخیزند و بیدار شوند.

گاه کسی زیر انبوهی علم، کمال و ایمان، در خواب است و تا نفس آخر نیز از خواب غفلت بیدار نمی‌شود. کسی که در این دنیا خواب است و وقتی سروی به سنگ لحد می‌خورد تازه بیدار می‌شود آن وقت است که سالک می‌شود. کسی که از قبر می‌خواهد طریق سلوک را بییماید این راه طولانی و دراز را بسیار آرام می‌رود و حرکت، در برزخ بسیار کند انجام می‌شود و مانند دنیا و ناسوت نیست که به علت جمع بودن، حرکت در آن با سرعت بالا انجام می‌شود. برزخ را برای کسی می‌گذارند که کاستی و کمبود دارد و به او مدت زمانی مهلت می‌دهند تا با کلاس‌های تقویتی به جبران آن پردازد. چنین کسی در آن دنیا ناراحت است.

کسی که در همین دنیا بیدار شده است برای سلوک آمادگی دارد و می‌تواند سالک گردد. راه سلوک از طریق عموم مردم جداست و سالک زندگی متفاوتی با آنان دارد؛ هرچند در ظاهر باید کتمان داشته باشد و به گونه‌ای نباشد که مردم او را از خود جدا بدانند. افراد جامعه زندگی عادی خود را دارند و دغدغه‌ای برای رهایی از ناسوت و وصول به حق تعالی ندارند و گذران زندگی خود را می‌خواهند. اگر برای آنان از سلوک هم گفته شود یا سکه‌ی مسکوک به ذهن آنان می‌آید یا همشیره‌ی مسلوک. سالک حالتی پیدا می‌کند که افراد عادی آن حالت را ندارند. کسی که مانند همه‌ی افراد جامعه زندگی می‌کند خواب است و چنانچه علم و تقوایی

داشته باشد چه بسا همان بلای جانش می‌شود. وی مانند کافری است که خواب تقوا می‌بیند و رؤیای گزاردن نماز دارد. کسی با خواب نه مسلمان می‌شود نه متقی. برای کسی باید از سلوک سخن گفت که نخست از خواب بیدار شده باشد وگرنه او از سخنان سلوکی و از مقامات معنوی برداشتی نخواهد داشت جز این که آویزان قبایی شود نه این که تکانی به قبای خود دهد. برای آن که بخواهند کسی را که ادعای کبری دارد امتحان کنند، سکه‌ای پشت پای او می‌اندازند، چنانچه وی سرش را برگرداند، معلوم است که ناشنوا نیست، اما از چه راهی و با چه تست و سنجشی می‌توان فهمید کسی در یقظه و بیداری است یا خواب؟ کسی که تمام کتاب منازل را بخواند اما در حالی که خواب است، از خواب خود که سطر به سطر منازل را در آن می‌بیند و کلمه به کلمه‌ی آن را می‌خواند، عایدی ندارد جز آن که به خود ظلم نموده است.

دلسوختگان و دلباختگان

آنان که آهنگ وصول حق تعالی دارند یا دلباخته، نظرباز و محب هستند و یا دلسوخته، جان‌گداز و محبوبی که رقص‌کنان سر زیر شمشیرش می‌آورند تا سیر سرخ خود را رقم زنند. یکی می‌شنود و می‌رود تا نگاه کند و دیگری تمام دیده است و بی‌پا و سر و دیده می‌شود. یکی در سوز است و دیگری در ساز. یکی همه‌ی قامت حق را به یک آن و در یک جذبه دیده و با تمامی آن آشنا شده و از محبوبان و مجذوبان گردیده است. کسانی که او را می‌یابند و می‌سوزانند و از اشراق بار سفر سرخ خویش می‌بندند، مناجات آنان چنین است: «الهی حَقَّقْني بحقائق

أهل القرب واسئلك بي مسلك أهل الجذب»^۱؛ پروردگارا، مرا به حقایقی که مقربان درگاهت را بدان واصل فرمودی، متحقق ساز و سیرم را در طریق اهل جذبه (که طریق محبوبان و مجذوبان درگاه است) قرار ده.

آن دیگری که از محبان است باید به پای حق مسیری دراز را به ریاضت بپیماید تا شاید توفیق وجدان و شهود این سیر و وصول به حق را پیدا کند. وصولی که بی‌خبرانه در آن است. کسی که خودباخته می‌شود تا شاید حق را بیابد. البته هستند گروهی که نام فلسفیان و عارفان نظری دارند؛ اگر تنها بر دانسته‌ها بسنده کنند و به عمل نگرایند. گروهی که تنها با خرد خود توصیف کلی حق را می‌خواهند بدون آن که یافته‌ای داشته باشند. آنان ممکن است خوب بگویند، اما تجربه‌ای از دیدن ندارند. از دوردست‌ها دودی برخاسته می‌بینند، ولی آتش و حرارت آن را حس نمی‌کنند. کسانی که «وصف» ناحیه‌های حق را به صورت کلی پی می‌گیرند و به کم‌تر از آن دسترسی ندارند؛ هرچند عجیب این است که خود در حق قرار دارند و از آن بی‌خبرتر می‌باشند. فلسفه و عرفان نظری حکم قمر مصنوعی (ماهواره) را دارد که تصاویری از نواحی پایین‌دست حق - آن هم نه با وضوح کامل - ارایه می‌دهد و تنها نمای کلی و مبهم حق را می‌نماید، اما محبوبان حق، شناخت «ذات» را پی می‌گیرند و وصول به شخص حضرتش را در تیررس خود قرار می‌دهند. کسانی که وصول عینی به یافته‌های حقی دارند و تمامی آن را به صورت جزئی و فرد به فرد می‌شناسند.

۱. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

همان‌طور که گفته شد عارفان الهی یا محبوبی هستند و یا محبی. عرفان حضرات معصومین علیهم‌السلام عرفان محبوبی است و عرفان رایج میان اهل سنت مانند عرفان محی‌الدین عربی و نیز عرفان خواجه عبدالله انصاری - هرچند شیعی مذهب باشد - عرفان محبی است. برخی از عرفان شیعی با تأثیرپذیری از عرفان اهل سنت از عرفان محبوبی حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام دور شده‌اند و به عرفان محبان‌گرایش پیدا کرده‌اند به گونه‌ای که واژه‌ی «محبوبی» که ویژگی عرفان شیعه است در کم‌تر کتاب عرفانی توضیح داده می‌شود و تنها ممکن است به صورت نادر، نامی از آن برده شود. هم‌اینک تمامی کتاب‌های درسی دانش عرفان که در حوزه‌های شیعی تدریس می‌شود دارای متنی است که بر اساس عرفان محبی نگاشته شده و بیش‌تر متن‌پردازان و شارحان آن از اهل سنت می‌باشند. متن‌نگاران و شارحان سنی مذهب، بیش‌تر گزاره‌های عرفانی خود را بر پایه‌ی کلام مکتب خود تنظیم نموده‌اند و باورهای مذهبی کلامی خود را به آن راه داده‌اند. دانش کلام اهل سنت از آن‌جا که دارای کم‌ترین باورهای صادق موجه است نمی‌تواند مولود عرفانی زاده شده از خود را به سلامت دارد، در نتیجه عرفان آنان به سبب سقیم بودن پایه‌های آن علیل می‌باشد و قدرت پاسخ‌گویی به نیازهای روحی و عقیدتی و توان سیردهندگی آدمی به سوی وصول به حق را ندارد، بلکه او را به تیه گمراهی می‌کشاند و در آن سرگردان می‌دارد.

تفاوت سیر محبوبان با محبان در این است که محبوبان در هسته‌ی مرکزی ذات خداوند تعیین می‌یابند و سپس به ناسوت فروهشت داده

می‌شوند. نخستین چهره‌ای که آنان می‌بینند چهره‌ی خداوند است، اما محبان در ناسوت زاده می‌شوند و باید از فروترین مرتبه به فراتر از عرش بر شوند تا شاید به آنان اجازه‌ی وجدانِ ساحتِ قدسی ذات خداوند و هسته‌ی مرکزی داده شود. بیش‌تر کسانی که به عرفان شهره شده‌اند از عارفان محبی هستند. عارفانی که ممکن است اندک منزلی را سیر کرده باشند، اما به دلیل ضعف شدید، غوغایی شده و نام خود را بر زبان‌ها انداخته‌اند، به عکس، محبوبان الهی که گروهی از آنان همه چشم می‌شوند و همه رؤیت و خداوند آنان را تنگ در آغوش عشق خود می‌گیرد، کسی از غوغای درون آنان خبر نمی‌شود و کسی نام عارف و عاشق بر آنان نمی‌نهد.

اولیای محبویی بر سه گروه می‌باشند: محبوبان ذاتی، محبوبان وصفی و محبوبان فعلی. محبوبان ذاتی مانند حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشند که پیش از هر چیز به زیارت ذات قدسی حضرت خداوند رسیده‌اند. محبویی وصفی مانند حضرت عیسی علیه‌السلام است که به زیارت اسمای الهی نایل می‌آید و محبویی فعلی مانند حضرت یوسف علیه‌السلام و نیز امام خمینی رحمه‌الله که در مقام فعل الهی می‌باشند و به اصلاح‌گری میان بندگان می‌پردازند و چنان‌چه حکومت در دست آنان قرار گیرد در خدمت خلق به کارپردازی و ساماندهی امور مشغول می‌شوند. ما در این کتاب هر جا از محبوبان سخن می‌گوییم، محبوبان ذاتی را منظور داریم و دو گروه دیگر از محبوبان موضوع اصلی این کتاب نیست و هر جا نامی از آنان آورده شود قرینه‌ای تعیین‌کننده بر رتبه‌ی آنان خواهیم آورد. این کتاب

شرح حال محبوبان ذاتی است و عرفانی که طرح می‌نماید عرفان آنان است. عرفانی که ختم آن به خون است؛ چنان‌که در روایت است: «ما منّا إلاّ مسموم أو مقتول»^۱. برای همین است که نام این مجموعه‌ی عظیم را «سیر سرخ» نامیده‌ایم و محبان را بر اساس طرحی نو که این عرفان دارد راهنما می‌شود. هم‌چنین عرفان محبوبی را معیار نقد و بررسی کتاب «منازل السائرین» قرار داده و نقدهای وارد بر آن را بر اساس عرفان محبوبان وصول یافته به مقام ذات الهی آورده‌ایم تا کاستی‌های فراوان عرفان محبی رایج که از عرفان محبوبی حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام فاصله‌ی بسیار گرفته است به خوبی آشکار شود.

محبوبان الهی معرفتی دهشی، اعطایی و موهبتی دارند و نیازمند آموزش و تعلیم و مدرسه و استاد نیستند و در ازل، خداوند آنان را بی‌واسطه تعلیم می‌دهد و به یک غمزه، بر حق تعالی و تمامی پدیده‌های او شناسا می‌گردند و از مدرسه و تعلیم برای ابد بی‌نیاز می‌شوند و در فروهشت ناسوتی خود تا زاده می‌شوند، نخست برای خداوند سجده می‌کنند و تمامی دانش موهبتی خود را باز می‌یابند. آنان حق را همان‌گونه که هست و هر چیزی را به حقیقت خود مشاهده می‌کنند.

به عکس، محبان باید معرفت را در ناسوت و نزد مربی کارآزموده فرا گیرند و آن را به همراه تحمل ریاضت، تحصیل کنند تا بلکه اندکی بر شوند و عروج گیرند. عارفان اهل سنت همگی از محبان هستند. آنان

۱. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.

چون پشتوانه‌ی حکومتی داشته و مورد حمایت دولت‌های وقت بوده‌اند توانسته‌اند عرفان خود را در میان مسلمانان رواج دهند و عارفان شیعی را به محاق کشانند؛ به‌گونه‌ای که عارفان شیعی حتی در میان شیعیان به حاشیه رانده شده و ناشناخته مانده‌اند. البته عارفان شیعی از ناحیه‌ی ظاهرگرایان چیره نیز در تنگنا بوده و جمودگرایان سخت‌ظاهر همواره به آزار و اذیت و ایجاد محدودیت برای عارفان شیعی پرداخته و آن را از سیاست‌های اولی خود قرار داده‌اند و عرفان شیعی از ناحیه‌ی آنان نیز همواره در محاق بوده است تا آن که حضرت امام خمینی علیه السلام با انقلاب ضد سلطنتی و کبیر خود نام آن را زنده ساخت و جانی دوباره به آن داد، اما با این حال، عرفانی که ایشان از آن گفته همان عرفان وارداتی محبی است و از آموزه‌های آن تأثیر پذیرفته است؛ با این که ایشان خود از عارفان محبوبی فعلی است و این بدان معناست که ایشان در عرفان خود استادی نداشته و شاگردی ایشان نزد آیت‌الله شاه‌آبادی علیه السلام که خود از عارفان محبی است تأثیری بر عرفان ایشان نداشته است.

عارفان محب نزد توده‌ها بسیار مشهور و نام‌آور می‌گردند. در واقع این عارفان عوام بوده‌اند که برای جامعه جلوه می‌کرده‌اند. بسیاری از گفته‌های عرفانی این گروه دارای نقد جدی است و معرفتی عوامانه را ارائه می‌دهد. در عرفان محبی چنین نیست که یک شبه درهای معرفت برای کسی گشوده شود و عارفان محبوبی نیز تعلیم دیده در ازل هستند نه در شبی از شب‌های ناسوتی. عرفان دانشی بسیار دقیق‌تر و باریک‌تر از دانش‌های پیشرفته‌ی امروز است و نباید گزاره‌های معرفتی آن را هُرهری باور گرفت و سَرسری خواند و پذیرفت.

تفاوت اخلاق کلامی، فلسفی و عرفانی

پیش از این به تفاوت موضوع و روش در فلسفه و عرفان اشاره‌ای داشتیم. در این جا از تفاوت اخلاق مبتنی بر سه دانش کلام، فلسفه و عرفان می‌گوییم. البته در طلیعه‌ی کتاب «صحیفه‌ی عشق» که شرح عرفانی دعای مکارم الاخلاق سید عاشقان حضرت امام سجاده‌السلام است از تفاوت‌های آن گفته‌ایم. اخلاق مبتنی بر کلام و فلسفه به دانش جوی خود اعتماد به نفس و آراستگی آن را توصیه می‌کند و برای او وجود و ذات قرار می‌دهد. ذاتی که ادعا دارد از بدی‌ها دور می‌شود و تنها آفریننده‌ی کردار نیک می‌گردد. ذاتی که انانیت و من خود را بتی قرار می‌دهد برای آراستن و زینت کردن به خوبی‌ها. اخلاق کلامی یا حکمی اخلاقی است که عرض‌های نفسانی را سامان می‌دهد و اخلاق عرفانی حقیقت توحیدی را می‌جوید. این که جز خدا هیچ نیست و «من» جز همان ظهور حضرت حق نمی‌باشد. او همه چیز خود را در همین دنیا از دست می‌دهد و آراستگی را در از میان برداشتن بتِ نفس می‌داند. آراستگی که عین خرابی است و هرچه ذات است از آن حق است. او می‌خواهد «خود» و «من» را از میان بردارد: «تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز». اگر «نفس» و «من» از میان برداشته شود، پدیده‌های الهی ظهوری هستند بدون نقص! این نفس است که عادت دارد حکم به نقص و کاستی نماید و به هر چیزی که میل آن نباشد اعتراض کند. نفس نمی‌خواهد بپذیرد خود را از میان بردارد؛ از این رو فرافکنی می‌کند و پدیده‌ها را دچار کاستی می‌سازد. نفس می‌خواهد پر توقع و زیاده طلب

باشد و توقع یعنی این که آنچه دارد کم است و به کمبود و نقص دچار است. نفس پرتوقع به حسرت و غمباد می‌افتد. اگر نفس بپذیرد که خود باید خراب باشد، آن‌گاه است که آبدی حق و پدیده‌های او را می‌پذیرد. نفس وقتی نخواهد خراب شود، انانیتی می‌یابد که از آنچه هست بزرگ‌تر جلوه می‌کند و فرد را مدعی می‌سازد تا جایی که حتی حاضر است «أنا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ سر دهد. نفسی که سیری از لذایذ مادی ندارد و کامیابی نمی‌فهمد. چنین نفسی از همسر خود لذت نمی‌برد، از فرزند خود لذت نمی‌برد، از خانگی خود لذت نمی‌برد، از پدر و مادر خود ناراضی می‌شود، درآمد ماهیانه‌ی خود را ناکافی می‌بیند، حسرت داشته‌های دیگران را می‌خورد و وقتی خوشی راننده‌ای را می‌بیند که در خیابان با خودرویی بهتر از خودروی وی می‌گذرد آه سردی می‌کشد. او در رفتارهای اجتماعی خود به توهم گرفتار می‌آید و مکر و خدعه و پنهان‌کاری شعار اصلی وی می‌گردد. چنین نفسی حتی با خود صادق نیست و نمی‌تواند میول و تمایلات خود را به صورت مشروع ارضا سازد. وی بر چهره‌ی واقعی خود ماسک می‌نهد و در کنار دیگران حقیقتی غیر خود از خود نمایش می‌دهد. فرجام اخلاق کلامی و فلسفی پی‌آمدی جز اشتغال چند روزه‌ی ذهن به داده‌های علمی آن نیست و نفس در انانیت خود می‌ماند، بلکه انانیت آن بزرگ‌تر از تعیین و محدودی آن جلوه می‌نماید. نفسی که حقیقت ندارد و فقط دارای هیکل و ادعاست.

خداوند با همه‌ی عظمت و بزرگی در معرفی خود می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۱؛ اما چنین نفسی فریاد: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲ می‌دهد. اخلاق کلامی که این روزها می‌توان در مواردی نام اخلاق منبری هم به آن داد، فقط در پی گرفتن اشک و گریه انداختن و ترساندن مردم از آتش و حریص نمودن آنان به بهشت است بدون آن که بصیرت و معرفتی به آنان دهد. اخلاقی که هنوز مجلس به پایان نرسیده، اشک آن به خشکی و قلب آن به سختی می‌گراید و هر که را در پی کار خود روانه می‌سازد بدون آن که مهر و محبت و آگاهی و معرفتی میان مردمان ایجاد کند و صرف شور و احساس محض و انگیزش بدون بینش است، اما اخلاق مبتنی بر عرفان احیای نفس را به فنای آن می‌خواهد. فنایی که به بقا می‌انجامد و تمام حق می‌گردد. «خود» و «من» در این اخلاق از میان می‌رود و فانی می‌شود تا حق تعالی باقی بماند. فنایی که با بصیرت و معرفت و با آگاهی و شوریدگی همراه است. عرفانی که «وجدان» و «وصول» دارد و در آن تنها حق می‌ماند و حق.

باید توجه داشت ما میان اخلاق عرفانی با عرفان عملی تفاوتی نمی‌نهییم، بلکه درست این است که اخلاق را به اخلاق عرفانی، فلسفی و کلامی تقسیم کرد. همان‌گونه که گذشت اخلاق کلامی اخلاقی است که بر تزکیه و پالایش نفس تأکید دارد و در میان بیش‌تر متدینان و اهل ظاهر متداول است. نماینده‌ی این اخلاق را باید دو کتاب «معراج السعاده» و «جامع السعادات» دانست. در این اخلاق تخلیه، تزکیه و تحلیه‌ی نفس

۱. قصص / ۳۰.

۲. نازعات / ۲۴.

سفارش می‌شود. گروندگان به اخلاق کلامی خود را چون عروس آرایش می‌کنند؛ به این معنا که شانه، عطر، سجاده، انگشتر، محاسن و تحت الحنک را شروع کار خود می‌دانند. هدف آن نیز کسب قرب الهی و رسیدن به ثواب، خیرات و آخرت و دوری از عذاب جهنم است. عبادت در این اخلاق، سکویی برای پرتاب به بهشت و نجات از دوزخ است. وقتی چنین متخلقی از دنیا می‌رود، توصیه می‌نماید عقیق برای او بگذارند، چهل نفر بر درستی او شهادت دهند و آن را بنویسند و در قبر با او دفن کنند. در این اخلاق بر حفظ آداب شرعی و نیز سجایای انسانی و فضایل اخلاقی کوشش می‌شود. در واقع اخلاق کلامی با آن که بنایی رفیع برای خود دارد، اخلاقی عامی، عادی و ابتدایی است که چون عموم افراد نمی‌توانند از عهده‌ی بیش از آن برآیند، ظواهر شرع نیز آن را تأیید کرده است، اما این اخلاق نهایت کار نیست. آنچه هم‌اینک در جامعه و حتی محافل علمی و مذهبی رواج دارد اخلاق کلامی است و امروزه در این مراکز، وقتی صحبت از اخلاق می‌کنند با گریه و شور همراه است بدون آن که علت گریه و معرفت به جلال یا جمال حق در آن باز شود. آنان در دنیا غصه‌ی قبر و قیامت می‌خورند و زار زار اشک می‌ریزند، اما آیا توان تشخیص کار درست و مناسب و بصیرت لازم را دارند، در نتیجه در کفن نیز اندوه دنیای خود را دارند. زندگی در دنیا باید همراه معرفت و بصیرت باشد و این که انسان تلاش نماید خود را باز و گسترده نماید و در خود، دل خویش را بیابد؛ زیرا هویت آدمی به دلی است که دارد. اخلاق کلامی اخلاقی احساسی و انگیزشی است و چنین مکتبی نمی‌تواند شاگردی

مقبول را پرورش دهد؛ همان‌طور که رشد چشمگیری در این زمینه وجود ندارد و اخلاق به صورت کلی در جوامع امروز در حال افول و انحطاط است؛ چراکه اخلاق به اخلاق احساسی تنزل یافته است و ادراکی در آن نیست! دانش «اخلاق» کم‌تر استادی توانمند دارد و بیش‌تر می‌شود تعزیه‌گران استاد آن گردند. کسانی که هدف آنان تنها بیرون آوردن چند قطره اشک است و بس. طبیعی است چنین اخلاقی نتیجه‌ای در زندگی مردم ندارد تا از آن استقبال شود و گرایش به آن تنها در حد تسکین نفس با گریه و این روزها با تباهی است. به جای این اخلاق باید اخلاق عرفانی را ترویج نمود که اخلاقی ادراکی، معرفتی و وجدانی است. اخلاقی که از دل فرد تا دل اجتماع را در بر می‌گیرد. اخلاق عرفانی موضوع آن حق مطلق است. حقی که غیر او در عالم نیست. اخلاق عرفانی است که با مرام شیعه که مرام اجتهاد و تعقل و قیام سرخ است سنخیت دارد نه اخلاق احساسی که لحاظ ادراکی و به تبع آن، پایداری ندارد.

مرتب‌ی دوم اخلاق، اخلاق فلسفی است. نماینده‌ی اخلاق فلسفی کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که کتاب «اخلاق ناصری» خواجه‌ی طوسی برگرفته از آن است. در این مکتب با تحلیل عقلی بر حفظ فضایل و دوری از رذایل تأکید می‌شود. برخی از کتاب‌های استاد شهید مرتضی مطهری نیز این مثنوی را دارد. ما در جای خود گفته‌ایم که اخلاق فلسفی و به‌طور کلی روش فلسفی نمی‌تواند زایش معرفت و ریزش باور داشته باشد و به قلب انسان ایمان ببخشد. با آن که چنین کتاب‌هایی بسیار ترویج می‌شود، اما این تبلیغ برای دوره‌ی گذار مناسب

بوده نه دوره‌ی امروز که زمان تثبیت است و گرایش به آن‌ها نمی‌تواند دایمی باشد.

اما اخلاق عرفانی که در آن از معرفت حق، وصول به حق، رؤیت حق، حضور حق و قرب به حق سخن گفته می‌شود و موضوع و محور در آن «حق تعالی» است و تمامی عبادت‌ها برای قرب به خداست، برترین شیوه‌ی اخلاق است که جایگاه ارزشی خود را در میان جامعه و حوزه باز نیافته است. در اخلاق عرفانی اگر از قرب به حق بحث می‌شود مراد مصداق آن است و متخلق به این اخلاق باید این قرب را در خود احساس کند و بیابد و صرف بحث از مفهوم مراد نیست. این عرفان همان است که در نماز می‌خوانیم و می‌گوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱. سالکان و روندگان راه عرفان، حالات خود با خدا را دنبال می‌کنند و در پی راحت‌خانه‌ای در آخرت نمی‌باشند، بلکه قرب و وصول به خداوند را با قدم حق تعالی پی می‌گیرند.

تفاوت اخلاق عرفانی و اخلاق صوفی‌گری

درست است که کتاب «منازل السائرین» از اخلاق عرفانی و عرفان عملی می‌گوید، اما این دانش پیشرفته را نباید با اخلاق درویشی، قلندری و صوفی‌گری خلط نمود. عرفانی که ما در این کتاب از آن سخن می‌گوییم عرفانی مدرن، علمی و در راستای عرفان عصمتی است، نه درویش‌پروری و صوفی‌گرایی. عرفانی که اجتماعی است و سیر سرخ و قیام و خون دارد، نه انزواطلبی و کناره‌گیری از جامعه و خلق خدا. عرفانی

۱. فاتحه / ۵.

که از آن می‌گوییم همانند تلاشی است که مجتهد برای استنباط فتوا دارد؛ یعنی به استدلال و حجت تکیه دارد. اما عرفان قلندری و درویشی حجت و استدلال ندارد و مثل کار برخی مداحان است که باکم‌ترین سواد، شعر و مقتل می‌خوانند و افراد حاضر را به گریه یا خنده سوق می‌دهند. اخلاق اهل تصوف، درویشی و قلندری دست‌کم هزار سال در کشور ما پیشینه دارد و در بعضی از مناطق، ریشه دوانده است. نباید به آموزه‌های انحرافی صوفیان گرفتار آمد و درویشی، کشکول بازی و دریوزگی را تبلیغ کرد. مقامات عرفانی که برخی از درویشان می‌گویند همان کشکول‌گدایی و داشتن سبیل و گیسوست. هم‌اینک برخی از رسانه‌ها عرفان درویشی را تبلیغ می‌کنند؛ چراکه عارف محقق که حق در دل او نشسته و نهادینه شده باشد سراغ ندارند. حتی برخی از درویش‌ها کارگردان یا بازیگر شده‌اند و مرام خود را در شکل‌های متفاوت رسانه‌ای تبلیغ می‌کنند. آنان درویشان گذشته را نبش قبر می‌کنند و همانان را که دانشی مرده دارند به مردم به عنوان عارف نشان می‌دهند. ما در برابر آن از عرفان عصمتی می‌گوییم. عرفانی که پشتوانه‌ی آن امام معصوم علیه السلام است و محمدی، علوی و فاطمی علیهم السلام است. این عرفان همانند دانش فقه، علمی اجتهادی، استنباطی و روشمند است. عرفانی که عروس علوم و دارای بهترین گزاره‌های معرفتی بشر است. عرفانی که پیرایه ندارد و ناب است.

سلسله سند صوفیان

عارفان محب دارای سلسله سند می‌باشند. بر اساس این سلسله می‌شود به دست آورد هر عارفی نزد چه کسی عرفان آموخته است؛ زیرا در عرفان، ارزش هر عارفی به استاد وی شناخته می‌شود.

سلسله سند خواجه انصاری نیز از این نظر حایز اهمیت است. تأمل بر سلسله اساتید وی نشان می‌دهد او باورهای عرفانی و دیده‌های خود را از چه کسی آموخته است، در نتیجه مرتبت و جایگاه وی در عرفان دانسته می‌شود. با این وجود، طرح این مسایل در مقام خارج، آن‌چنان که ما می‌گوییم نمی‌باشد و امروزه بیش‌تر جنبه‌ی ظاهرگرایی و موقعیت‌سازی پیدا کرده و درویشان و قلندران به آن دامن می‌زنند تا به جای باطن نداشته‌ی خود شناسنامه‌ای ظاهری فراهم آورند و تخریب رقیبان پیش گیرند. بررسی سلسله سند در عرفان، اگر حقیقت داشته باشد، همانند جریان اجازات در فقه است، اگر روند آن به سلامت باشد.

سند عرفان در نزد ما حق تعالی و اولیای چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشند و جز عصمت و طهارت، سندی دیگر نمی‌شناسیم. هر کسی ممکن است چند صباحی پیش عارفی بوده یا در درس‌های وی شرکت کرده باشد، اما این بدان معنا نیست که وی تحت نظر او تربیت شده است که تربیت عرفانی استاد محور امری و رای درس‌های رسمی و صوری است. چه بسیار کسانی که درس‌های عرفانی را شاگردی کرده‌اند، اما بر مسیر هوای نفس خود از استاد خویش پیروی نداشته و گمراه بوده و راه او را دنبال نمی‌کرده‌اند، بلکه هر جا نیازهای دنیایی آنان اقتضا می‌کرده از نام استاد خویش بهره می‌برده‌اند. آنچه در باب معرفت به هر کسی ارزش می‌دهد داشتن مرام فتوت و نبوت انبایی است نه استفاده‌ی صوری و ظاهری از درس‌های عرفانی. اگر کسی عارف است گوارای وی باد؛ هر چند برای او سلسله و سندی نباشد، وگرنه در صورتی که چنین نباشد،

قطاری از سندهای به هم پیوسته به چه کار می‌آید و چه باطن و درونی ایجاد می‌کند؟! سلسه سندها بیش‌تر حرکتی کاسب‌کارانه برای رونق نام و عنوان است و بازار رایج آن خانقاه‌هاست. ما در سلوک عرفانی به سلسه سند هیچ اهمیتی نمی‌دهیم؛ همان‌طور که در فقه سرنوشت اجازات امروزی را نیاز به بررسی می‌دانیم. آن‌چه برای عارف مهم است ولایت، عصمت، طهارت، سلامت طریق، صلاحیت عمل و اعتقاد به توحید است؛ به‌گونه‌ای که فرزند معنوی حضرت امیرمؤمنان علیه السلام باشد: «أنا و علی أبوا هذه الأمة»^۱. افتخار عارف این است که پدر معنوی وی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و مادر معنوی وی حضرت زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام است و غیر معصوم هرکه باشد چونان خود اوست. عرفان سلسله سند نمی‌خواهد، بلکه باید به شریعت بی‌پیرایه (نه آلوده) و برهان صافی (نه مغالطی) و مشاهده‌ی عینی (نه خیالی) مستند باشد و غیر آن گمراهی و ضلالت است.

چیستی بینش و معرفت

کتاب منازل السائرین بر آن است تا فرد را به «معرفت» برساند. در منطق، معرفت را به «باور صادق موجه» معنا می‌کنند. تفاوت معرفت با علم در این است که علم امری کلی است و معرفت امری جزئی. متعلق معرفت، امور جزئی شخصی و اشیای خارجی است و به پدیده‌های ذهنی و مفهوم تعلق نمی‌گیرد، برخلاف علم که قابلیت آن کلی‌گرایی ذهنی است.

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۹۱.

معرفت در عرفان، نوری است که قلب را فرا می‌گیرد و دل را باز و گسترده می‌نماید و برآیند رؤیت و شهود ذات امور جزئی است با مراتب تشکیکی که دارد و به وصف تعلق نمی‌گیرد و امری تولیدی و انشایی است که حافظه و معلومات در آن دخالتی ندارد و آفریده‌ی خلاقیت یکی از مراتب هفت‌گانه‌ی باطنی است و واقع‌نمایی و استدلال‌پذیری و نیز قابلیت نمود خارجی و بیرونی دارد و احتمال خلاف آن داده نمی‌شود؛ یعنی دست‌کم اطمینان‌آور است و می‌شود آن را در ساز و کار تقلید به دیگری انتقال داد.

همان‌گونه که گذشت معرفت قابلیت نمود بیرونی دارد. بر این اساس، عمل از مراتب معرفت و نماد آن است و این معرفت است که شکل کردار، گفتار و رفتار به خود می‌گیرد؛ همان‌طور که در مثل گفته می‌شود: «از کوزه همان برون تراود که در اوست». عمل هر کسی چهره‌ی ظاهر حقیقت اوست و هر کار آدمی که به انجام می‌رسد جلوه‌ای از هویت باطنی اوست و با نگاه به عمل خود می‌توان حقیقت خود را یافت. خطّ نوشته نیز آیینه‌ی باطن نماست و کفش و لباس و مو و رنگ‌های مورد علاقه و دست و پا و خط و عارض و به طور کلی هیكل ظاهری و تن او نمای تماشایی باطن است و چشم‌اندازی بر هویت آدمی است که پنهان او را در افق دید می‌گذارد و به آن پیدایی می‌دهد. همان‌طور که خداوند هم باطن است و هم ظاهر و در فعل خود هویدا است، به گونه‌ای که: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا

فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۱؛ انسان نیز به هر یک از کرده‌های خود که نظر افکند خود و محتوایی را که دارد در آن می‌بیند. توجه به همین کردارها و علایق و سلایق و ویژگی‌های طبیعی و نیز انتخاب فرم و رنگ لباس و دیگر انتخاب‌های خود است که می‌تواند راه‌گشا در یافت اسم رب باشد. عمل آدمی از اندیشه و معرفت وی جدایی ندارد و عمل هر کسی ظهور خود اوست. امت‌ها نیز نماینده‌ی افکار خود هستند؛ هر چند دولت‌ها می‌شود سیاسی و ساختگی باشد، امت‌ها اعم از این که جامعه‌ای توحید باشند یا خیر، همه طبیعی و بیان‌گر خود هستند. طبیعت همواره حقیقت خویش را می‌نماید و ظهور خود است.

پیشی داشتن بینش بر کنش

آن که آهنگ وصول به حق تعالی را دارد باید مسیر وجدان آن را بیابد. وی باید دانش مسیریابی داشته باشد و آسیب‌های آن را بشناسد و گرنه کوره‌راه‌های انحراف و گمراهی بسیار و خطرهای هلاکت‌آور فراوان است. هرگونه کنش و عملیاتی در این مسیر بدون آگاهی دقیق و بینش عمیق ممکن است تندی: ﴿اٰخَسُوْا فِيْهَا وَلَا تَكَلِّمُوْنَ﴾^۲؛ (بروید) در آن گم شوید و با من سخن مگویید - را بلند نماید. روایت زیر به خوبی اهمیت بینش و برتری آن بر عمل را بیان می‌دارد و مشکل جوامع را نه کمبود عمل‌گرایی، بلکه عمل‌محوری بدون داشتن تخصص و کارشناسی لازم معرفی می‌نماید:

۱. بقره / ۱۱۵.

۲. مؤمنون / ۱۰۸.

«علي بن محمد بن عبد الله عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فلان من عبادته ودينه وفضله؟ فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: إن الثواب على قدر العقل، إن رجلاً من بني إسرائيل كان يعبد الله في جزيرة من جزائر البحر، خضراء نضرة، كثيرة الشجر، ظاهرة الماء، وإن ملكاً من الملائكة مرّ به فقال: يا ربّ، أرني ثواب عبدك هذا، فأراه الله تعالى ذلك، فاستقلّه الملك، فأوحى الله تعالى إليه: أن أصحابه فأتاه الملك في صورة إنسي فقال له: من أنت؟ قال: أنا رجل عابد بلغني مكانك وعبادتك في هذا المكان فأتيتك لأعبد الله معك، فكان معه يومه ذلك، فلما أصبح قال له الملك: إن مكانك لنزّه، وما يصلح إلا للعبادة، فقال له العابد: إن لمكاننا هذا عيباً فقال له: وما هو؟ قال: ليس لربنا بهيمة، فلو كان له حمار رعيناه في هذا الموضع، فإنّ هذا الحشيش يضيع، فقال له ذلك الملك: وما لربك حمار؟ فقال: لو كان له حمار ما كان يضيع مثل هذا الحشيش، فأوحى الله إلى الملك: إنّما أثيبه على قدر عقله»^۱.

- سليمان گوید: به امام صادق عليه السلام عرض داشتیم: فلانی چه عبادت، دین و فضلی دارد! امام فرمودند: عقل او چگونه

است؟ عرض داشتیم: نمی دانم. امام فرمودند: ثواب و پاداش را به اندازه‌ی عقل و با معیار خرد می دهند، نه به مقدار حال و شور. همانا مردی از بنی اسرائیل خداوند را در جزیره‌ی دریایی که سرسبز و خرم بود عبادت می نمود. آن جزیره درختانی بسیار و آبی فراوان داشت. فرشته‌ای از آن مکان می گذشت که او را دید. فرشته به خداوند عرض نمود: آیا ثواب این بنده را به من می نمایانی؟ خداوند آن را به وی نشان داد، فرشته آن را اندک و ناچیز پنداشت، خداوند به فرشته وحی نمود: با او همراه شو. فرشته به صورت انسانی در آن جا فرود آمد. مرد به او گفت: کیستی؟ فرشته گفت: من مردی عابد هستم که چون آوازه‌ی مرتبه و عبادت تو در این مکان به من رسید به نزد تو آمدم تا خداوند را همراه تو پرستش و عبادت نمایم. فرشته در آن روز با او بود. فردای آن روز فرشته به آن مرد گفت: منزل گاه تو چه سرسبز و خرم است! فقط برای عبادت شایسته است! مرد عابد به او گفت: اما این جا عیبی دارد! فرشته گفت: چیست؟ گفت: برای خداوند ما چارپایی نیست، اگر برای او الاغی بود او را در این مکان می چرانیدیم همانا سبزه‌ها در حال از بین رفتن است. فرشته گفت: برای پروردگار تو الاغی نیست؟ گفت: اگر برای خداوند الاغی بود، مثل چنین سبزه‌هایی از بین نمی رفت. خداوند به آن فرشته وحی فرستاد: همانا من به میزان عقل او به وی پاداش می دهم.

این روایت می‌فرماید ممکن است کسی دو رکعت نماز کوتاه و با حصر توجه به واجبات آن بخواند و ثواب عبادت جن و انس به او داده شود و ممکن است کسی تا صبح شیون و ناله کند و اشک بریزد، اما نماز پر لابه‌ی او را به چیزی نخرند. این سخن به شنونده سنگین و گران آمد، برای همین، امام علیه السلام برای او داستانی نقل نمودند تا ذهن وی مطلب گفته شده را بپذیرد. زیبایی و شور عبادت عابد گفته شده به‌گونه‌ای بوده است که حتی نظر فرشته‌ای را به خود جلب می‌نماید و از شکوه آن سر تعظیم و درخواست در پیشگاه الهی فرود می‌آورد. شور در آن عابد خوب بوده، ولی شعور در او نبوده است. متأسفانه این آسیب؛ یعنی نداشتن اهتمام به معرفت و بینش و پرداختن به شور به جای شعور و به انگیزش به جای کنش مشکل امروز جامعه است و سخنوران بیش‌تر از حال و فراوانی عمل می‌گویند و کم‌تر به فکر و اندیشه می‌پردازند. وقتی شور فراوان و عقل و پشتوانه‌ی معرفتی و اندیشاری اندک باشد، یک میلیارد مسلمان نمی‌توانند در تأمین هزینه‌ی خود توانا باشند. البته، مراد از خرد، چیزی است که آدمی را به قرب الهی نزدیک می‌کند. عقلی که با آن به ستایش خداوند ایستاده می‌شود و سلامت دنیا و سعادت آخرت را به همراه دارد.

این معرفت نظری است که به عمل ارزش می‌دهد و معیار سنجش و ارزیابی آن می‌شود. ارزش هر عملی به اندیشه‌ی آن عمل است؛ از این رو هم در فلسفه و حکمت و هم در عرفان، ارزش عرفان عملی و نیز ارزش حکمت یا فلسفه‌ی عملی به عرفان نظری و فلسفه‌ی نظری است. بر این

اساس، عرفان عملی به خودی خود هیچ موقعیتی ندارد و این عرفان نظری و بلندای آن است که عرفان عملی را ارزش و موقعیت می‌دهد و آن را مستح می‌سازد. برای نمونه، در روایات فضیلت کردار حضرت امیرمؤمنان علیه السلام چنین است: «لضربة علي يوم الخندق خير من عبادة الثقلين»^۱؛ ضربت شمشیر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در روز خندق برتر از عبادت ثقلین (جن و انس) است. برتری تمامی کردار حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که در این روایت تنها نمونه‌ای از آن ذکر شده است و عمومیت دارد از تعداد رکعات نماز نیست؛ زیرا صورت نماز همین کردار خاص است، بلکه این برتری برای معرفتی است که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به حقیقت دارند. معرفتی که آن را این گونه بیان می‌فرمایند: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»^۲. ارزش عرفان عملی یا فلسفه و حکمت عملی فرع بر نظر و دانش آن کار است.

یکی از عواملی که سبب شده عرفان عملی رونق نگیرد و آنچه که هست نیز نتیجه نبخشد این است که روی‌آوران به عرفان عملی در عرفان نظری تخصص و باور صحیح ندارند. عرفان عملی بیش‌تر قابل احساس و تجربه است تا عرفان نظری. گزاردن نماز، داشتن چله، رکوع و سجده‌های طولانی بهتر خود را نشان می‌دهد تا معرفت که در هويت صورت مختلفی است و ملموس نمی‌باشد. به هر روی، عمل فرع بر معرفت است و عملی

۱. محمد طاهر قمی شیرازی، کتاب الاربعین، ص ۴۳۰.

۲. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۰. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۶۸. خدایا تو را از ترس آتش و به طمع بهشت عبادت نکردم، بلکه تو را شایسته‌ی عبادت یافتم، پس پرستش و بندگی‌ات کردم.

محقق می‌شود که معرفت را پشتوانه‌ی خود داشته باشد. اگر معرفت درست نباشد و به عبارت منطقی، ارزش صدق نداشته باشد، عمل منطبق و هماهنگ با واقع نمی‌گردد.

مراتب زایش آدمی

برای این که کسی به حق تعالی وصول یابد باید هفت مرتبه‌ی تو در تو را به صورت دَوْرانی طی نماید. به عبارت دیگر هر کسی باید هفت زایش درونی و باطنی داشته باشد تا حق تعالی را وجدان نماید. این مراتب عبارت است از: طبع، نفس، قلب، روح، سرّ، خفی و اخفا. تحقق به این مراتب، فرد چیره و متحقق را روان‌شناسی کارآزموده می‌نماید که می‌تواند کاستی‌ها و بیماری‌های روانی هر فردی را تشخیص دهد و به تناسب، نسخه‌ی درمان او را ارایه دهد. کارشناسی راه‌رفته که رفتارها و اخلاق‌های انسانی و هنجارها و ناهنجارها و صفات اختیاری و اضطراری او را می‌شناسد و ریشه‌ی هر یک را می‌بیند و میان رفتارهای برخاسته از ژنتیک و وراثت، رفتارهای برآمده از محیط تربیتی و مربیان و رفتارهایی که پی‌آمد داشته‌های ذاتی و گنج‌های پنهانی هر کسی است امتیاز می‌نهد. البته ارایه‌ی روان‌شناسی یاد شده و نیز اخلاق مبتنی بر اخلاق عرفانی که متمایز از اخلاق کلامی و حکمی است و شرح آن گذشت نیاز به استدلال و نظر دارد. اخلاقی که در پی آرایش ظاهر و آراستگی باطن و کمال‌طلبی نیست، بلکه خرابی، بی‌ذاتی و فنا را پی می‌گیرد. عارف نمی‌خواهد خود را برای خدا هم‌چون عروسی زینت دهد، بلکه در پی فنا و خرابی است که جز حق هیچ نمی‌ماند، نه ذاتی و نه صفاتی، نه آرایشی و نه پیرایشی. هرچه از جمال و کمال مشاهده می‌شود از آن حضرت حق است.

کتاب «منازل السائرین»

خودیاب‌های چندی برای «محبان» وجود دارد. یکی از این خودیاب‌ها که وجدان مسیر وصول به حق و ایستارهای آن را برای خودباختگان و محبان ترسیم نموده کتاب «منازل السائرین» است. مؤلف محترم آنچه برای واصل به حق در مسیر تنظیم شده توسط این کتاب پیش می‌آید را تبیین کرده است. این کتاب برای مسیر وصول به حق یکصد ایستار قرار داده است. ایستارهایی که هر یک دارای سه طبقه‌ی فوقانی است. نمایی که این کتاب از مسیر یاد شده ارایه می‌دهد بسیار بهتر از نمایی است که دیداندازها و خودیاب‌هایی هم‌چون «مقامات القلوب» ترمذی، «قوت القلوب» ابوطالب مکی، «التَّعَرَّفُ لِمَذْهَبِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ» کلابادی و «رساله‌ی قشیریه» ابوالقاسم قشیری ارایه داده‌اند و دقت آن نیز بیش‌تر است؛ با این وجود نتوانسته است از مسیری کوتاه برای وصول به حق تعالی بگوید. این وصول تنها با گام نهادن در وادی خون و آتش و سیر سرخ ممکن می‌شود که طریق محبوبان الهی است و ما این طریق را برای نخستین بار در شرح حاضر توضیح داده‌ایم.

«منازل السائرین» به معنای منزل‌های روندگان است. روندگانی که آهنگ وجدان حق را دارند. «منزل» اصطلاح خاص است و همان مسیری را گویند که رونده بر آن در حال حرکت است؛ در نتیجه استقرار و تثبیتی در آن نیست و آن به آن در گذر و تحویل رفتن است و از حالی به حالی دیگر می‌گراید.

چشم‌انداز منازل السائرین

جناب انصاری کتاب خود را در ده بخش کلی تنظیم نموده است. هر بخش نیز دارای ده باب است؛ بنابراین این کتاب دارای صد باب می‌باشد

و صد اصطلاح اخلاق عرفانی را توضیح می‌دهد. هر باب نیز دارای سه مرحله است، در نتیجه مراحل سلوک به سیصد مرتبه می‌رسد.

ده بخش کلی این کتاب عبارت است از:

بدایات، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، اودیه، احوال، ولایات، حقایق و نهایتات.

هر یک از ده بخش یاد شده دارای ده باب به شرح زیر است:

بدایات: یقظه، توبه، محاسبه، انابه، تفکر، تذکر، اعتصام، فرار، ریاضت و سماع.

ابواب: حزن، خوف، اشفاق، خشوع، اخبات، زهد، ورع، تبتل، رجاء و رغبت.

معاملات: رعایت، مراقبت، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تفویض، تقه و تسلیم.

اخلاق: صبر، رضا، شکر، حیا، صدق، ایثار، خُلق، تواضع، فتوت و انبساط.

اصول: قصد، عزم، ارادت، ادب، یقین، انس، ذکر، فقر، غنا و مراد.

اودیه: احسان، علم، حکمت، بصیرت، فراست، تعظیم، الهام، سکینه، طمأنینه و همت.

احوال: محبت، غیرت، شوق، قلق، عطش، وجد، دهش، هیمان، برق و ذوق.

ولایات: لحظ، وقت، صفا، سرور، سرّ، نَفَس، غربت، غرق، غیبت و تمکن.

حقایق: مکاشفه، مشاهده، معاینه، حیات، قبض، بسط، سکر، صحو، اتصال و انفصال.

نهایت: معرفت، فنا، بقا، تحقیق، تلبیس، وجود، تجرید، تفرید، جمع و توحید.

آن چه سبب می شود فرد امکان وصول به حق تعالی را باور نماید یقظه و بیداری است. یقظه نخستین غوغایی است که در باطن و درون فرد ایجاد می شود. آخرین منزل نیز توحید است که همان وجدان خدا و وصول به حضرتش می باشد. توحید از باب تفعل است و تدریج در آن نهفته است و به این معناست که حصول آن آنی نیست و باید رفته رفته در دل و جان آدمی اشراب شود و در آن نشست گیرد و نهادینه گردد. آدمی رفته رفته به خداوند توجه پیدا می کند و به تدریج یک به یک تعیین ها و انانیتی را که دارد از دست می دهد تا حق را بیابد. از دست دادن هر تعیین در او حالتی را نمودار می کند که نحوه ی شدن و گردیدن از حالی به حال دیگر در حالی که آدمی را حرکت می دهد و پیش می برد «منزل» نام دارد.

خواجه عبد الله انصاری

نویسنده ی «منازل السائرین» خواجه عبد الله انصاری متولد ۳۹۶ هـ ق و عارف شهیر قرن چهارم هجری است. نام کامل او ابواسماعیل عبدالله بن محمد انصاری است. وی از نوادگان ابو ایوب انصاری است. دقت بر نگاشته ی وی نشان می دهد وی از «محبان» وادی معرفت و سالکی واصل است. محب راه رفته ای که به دانایی بسنده نکرده و مسیری را که در کتاب خود نوشته دارا بوده است.

عبدالرزاق کاشانی

مهم ترین شرح این کتاب از آن «کمال الدین عبدالرزاق کاشانی» متوفای

۷۳۵ هـ ق از عالمان جامع معقول و منقول است. وی عالمی بوده که در نزد اهل معرفت درس عرفان خوانده و با آنان همنشین بوده است، اما تجربه‌ی عرفانی وی گسترده نیست. شرح وی بیش‌تر بر معلومات و محفوظات شنیده شده از اساتید خود تکیه دارد تا بر حقایق عینی؛ به‌ویژه آن که وی این شرح را در سال‌های پایانی عمر خود نگاشته است. با این وجود، در این علم تبصر دارد و در شرح خود، مطالب کتاب را تقریر و پیچیدگی‌های آن را با زبان علمی تبیین کرده است.

پیش از شارح کاشانی، تلمسانی بر کتاب «منازل السائرین» شرح نوشته است. عبدالرزاق کاشانی در نگارش شرح خود به آن کتاب مراجعه داشته و برخی از عبارات‌های وی را در کتاب خود آورده و بسیار می‌شود که از او با عنوان «الشارح» یاد می‌کند و کاشانی به آن توجه و از آن استفاده داشته است؛ با این تفاوت که اشکالات نوشته‌های تلمسانی را برطرف کرده و اجمال‌های آن را مبین نموده و آن را تفصیل داده و در نگارش آن دقت علمی و فنی و ظریف‌اندیشی داشته است؛ در حالی که شرح تلمسانی نسبت به این شرح کتابی سطحی دانسته می‌شود.

شرح نوآور و انتقادی «سیر سرخ»

نگارنده‌ی این سطور سال‌هاست که کتاب «منازل السائرین» را در حوزه‌ی علمی قم تدریس نموده و کتاب حاضر حاصل آن سال‌هاست. این کتاب عبارات متن کتاب و شرح آن را به فارسی تبیین نموده و داده‌های عرفانی خواجه‌ی انصاری (به عنوان متن نگار) و شارح کاشانی (به عنوان شرح پرداز) را توضیح داده است. هم‌چنین گزاره‌های متن و شرح نقد و بررسی شده و درستی‌ها و نادرستی‌های آن یکی یکی ارزیابی

و گزاره‌های غیر حقیقی آن تصحیح گردیده و مشکلات عرفانی یا کوتاهی‌ها و نارسایی‌هایی که در این کتاب رخ داده، تذکر داده شده است. افزون بر این، یافته‌های خود را بر آن افزوده‌ایم. یافته‌هایی که عرفان محبوبان را بیان می‌دارد که سیر آنان سرخ است و از متن عرفان محبی کتاب فاصله‌ی بسیاری دارد. گزاره‌های کتاب «منازل السائرين» از عرفان محبان فراتر نمی‌رود و عرفان محبوبان و اولیای کمال الهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام مقام دیگری است که در متن و شرح کتاب نیامده و ما آن فاصله‌ی ژرف و برخی از رمز و رازهای ناگفته‌ی آن را بیان کرده‌ایم تا شاید پیش‌زمینه‌ای برای گشایش نقاب از رخ آن حقیقت ناب در حوزه‌های علمی شود.

برای نمونه، این کتاب از بدایات تا نهایت را به‌طور کلی سیصد مرتبه ساخته است، ولی به عقیده‌ی نگارنده، همه‌ی راه در یک کلمه و در سه منزل خلاصه می‌شود: آن کلمه «ترک طمع» و آن سه منزل: «ترک طمع از خود»، «ترک طمع از خلق» و در نهایت «ترک طمع از حق تعالی» است. عرفان محبوبان، خرابی غیر، و آبادی حق است. عارف محبوبی خراب از طمع و آباد از حق است. معرفت هنگامی حاصل می‌گردد که طمع از آدمی برخیزد. اولیای حق و حضرات محبوبان، حول طمع نمی‌چرخند و دچار طمّاعی نمی‌گردند تا سیصد منزل دور شوند یا هفت شهر و هزار و یک مقام را بگذرانند؛ از این‌رو، فراوانی باب‌های کتاب و آغاز کردن از بدایات و وصولی که این کتاب برای منزل توحید دارد، از صفات متوسّطان و محبان است و محبوبان چنین راه پرپیچ و خم و چنان مشکلاتی ندارند.

عرفانی که صاحب «منازل السائرین» در کتاب خود آورده و شارح کاشانی آن را تبیین کرده است با آن که بهترین متن عرفانی را دارد، اما عرفان محیی است که بیش تر از عارفان اهل سنت تأثیر گرفته است و نمی تواند نقش عرفان عصمتی را - که عارفان آن از امام معصوم علیه السلام درس می گیرند و سینه چاکان معرفت آن، محبوبی می باشند - داشته باشد. کتاب «منازل السائرین» با آن که تنها متن علمی در حوزه ی عرفان عملی و اخلاق عرفانی است، گزاره های آن کم تر می شود که اندیشه های عرفانی حضرات معصومین علیهم السلام را در خود داشته باشد و امید است این شرح برای نخستین بار خلأ یاد شده را به نیکی پر نماید و عرفان عملی را بر پایه ی خرد و شریعت بنا نهد و آن را بر اساس فرهنگ شیعی سامان دهد و عرفان عملی شیعه را که به سبب چیرگی فضای تقیه و فشار حکومت ها و دنیای استکبار به محاق رفته است زنده نماید. البته نقش کارگزاران وقت در این زمینه حایز اهمیت بسیار است، هر چند همواره چنین بوده است که ظاهرگرایان با نفوذ در بدنه ی دولت ها از نشر و ترویج علوم معرفتی نهفته در فرهنگ شیعی و فرهنگ حضرات معصومان علیهم السلام که در نظام اجتهاد و استنباط روشمند به دست عارفان شیعی و در سینه های آنان قرار دارد مانع می گردند و برای ترویج آن، چالش ها ایجاد می کنند، افتراها می بندند و از هیچ ددمنشی دریغ نمی ورزند.

ما سالهاست که تلاش داریم در درس عرفانی خود عرفان محبوبی عصمتی را مدرسی نماییم. بر این پایه، کتاب هایی را که در عرفان نظری خوانده می شود؛ یعنی «تمهید القواعد»، «فصوص الحکم» و «مصباح الانس» را شرح نموده و تمامی گزاره های آن را یک به یک بر اساس

فرهنگ اهل بیت علیهم السلام نقادی و بازنگاری نموده و افزون بر شرح محتوای آن، به نقد داده‌های آن پرداخته و پیرایه‌های آن را خاطر نشان شده و با تقریر متن و شرح و تعیین گزاره‌های صادق و حق و گزاره‌های نادرست آن، کاستی‌ها و مشکلات علمی، عرفانی و عقیدتی آن را به صورت آزاد نقد و بررسی و سخن حق و صواب را بیان کرده و تمامی گزاره‌های آن را تکمیل و هماهنگ با فرهنگ شیعی تصحیح نموده‌ایم. عرفانی که گزاره‌های خردستیز ندارد و هیچ‌گاه بر گفته‌های افرادی که خود را عارف می‌دانند تکیه نمی‌کند و این که «می‌گویند» و «می‌گفتند» را اهمیت نمی‌دهد، بلکه شاخصه‌ی نخست معرفت بدون پیرایه را خرد قرار می‌دهد و آن را به «برهان کامل» مستدل می‌سازد. عرفانی که مطابقت کامل با شریعت بی‌پیرایه دارد. شریعتی که در نظام استنباط و اجتهاد روشمند به دست آمده است. این گونه است که «رؤیت» در این عرفان جواز نقل می‌یابد. رؤیتی که ظاهر شرع یا خرد با آن مخالف نیست. عرفان حاصل در این شرح منتقدانه بر دو پایه‌ی خردگرایی و برهان کامل و نیز شریعت بی‌پیرایه استوار است و هر رؤیت و شهودی را که مخالف این دو بیابد، دارای ارزش صدق و اعتبار نمی‌داند و آن را حجت قرار نمی‌دهد، بلکه پیرایه‌ای مردود می‌شناسد.

از ویژگی عرفان محبوبی آن است که عارفان آن با هم هماهنگ هستند و سند آن قرآن کریم و روایات حضرات چهارده معصوم علیهم السلام است که معرفتی یکسان و مستوی به دست می‌دهد و متن قدسی چنین عرفانی صافی است و گزاره‌های متناقض و متقابل ندارد و اختلافی نسبت به معرفت به خداوند متعال در آموزه‌های آن نیست و رؤیت همه‌ی آن

بزرگواران با هم هماهنگ است؛ چرا که آن بزرگواران از دیده‌های خود می‌گویند ولی در فلسفه و عرفان رایج چنین نیست و بیش‌تر مفهومی‌هایی ذهنی از یک‌دیگر کسب کرده‌اند نه مصادیق را. از این روست که می‌گوییم عرفان عملی متفرع بر عرفان نظری است؛ یعنی هر قدر فرد در ربانیت و الوهیت خداوند بیندیشد و بُرد بلند کاری داشته باشد، عرفان عملی وی به آن اندازه ارزش می‌یابد.

آموزه‌های این عرفان که سعی شده است در این کتاب به درستی تبیین شود حتی می‌تواند پیروان مکاتب دیگر را جذب نماید و بر عرفان دین‌های دیگر چیرگی یابد؛ چرا که عرفان‌های دیگر از آرایه‌ی مصداق ناتوان است و نمی‌تواند حتی مؤسسان عرفان خود را مصداق کامل آن عرفان قرار دهد و مورد نقض آن در رفتار، اندیشه و کردار رهبران عرفانی آنان موجود است، اما در عرفانی که نگارنده آرایه می‌دهد مصداق عینی کامل عرفان وجود دارد. این مصداق همانند قواعد ادبیات است که اسلامی و غیر اسلامی ندارد. عرفان محبوبی شیعی جز حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام و دیگر حضرات معصومین علیهم السلام مصداق کاملی ندارد. به عبارت دیگر، در این عرفان، کسی نمی‌تواند برای عارف مصدر واقع شود جز حضرات معصومین علیهم السلام و دیگر اولیای الهی تنزیلات آن بزرگواران می‌باشند که خود را به این راه کشانده‌اند. این مفاد: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۱ است؛ خدایا، ما را در راهی سیر بده که به آنان انعام کرده‌ای. ما در جلد چهارم «تفسیر هدی» از این آیه گفته‌ایم. در آن جا آورده‌ایم انعامی‌ها همان اولیای محبوبی هستند. اولیایی که عرفان آنان

تاکنون برای مراکز علمی منقح نشده است. عرفانی که فرسنگ‌ها با عرفان محبان فاصله دارد و تنها ویژه‌ی فرهنگ ولایت‌مدار و توحید‌اساس شیعه است. عرفانی که متن حاضر نخستین کتاب برای توضیح روشمند و مدرسی آن دانسته می‌شود. کتابی که با فرهنگ و باورهای شیعی هماهنگ است و قرآن کریم و سنت موضوع آن می‌باشد. در این صورت، هیچ متشرعی با مطالعه‌ی آن به مخالفت با این عرفان بر نمی‌خیزد مگر آن که جمودی داشته باشد که نه شرع را بفهمد و نه عرفان را درک کند و دعوی فقیه و عارف فروکش می‌کند. هر کسی از این عرفان بهره و لذت می‌برد و آن را شیرین، تازه، زنده، پویا و دارای قرب، وصال، عشق، حب و مهر می‌داند و آن را کام می‌یابد و نه فقر، گدایی و کشکول و مانند آن و بساط عارفان ریاضتی هندوستان که در درویش‌ها نیز بسیار تأثیر گذاشته است برچیده می‌شود.

در این جا خاطر نشان می‌شود مطالب این کتاب به گونه‌ای است که اگر مورد برش یا برداشت ناقص و تلخیص و تقریرهای نادرست قرار گیرد، به محتوا و معنای مطالب آسیب وارد می‌آورد و جورچین فهم خواننده را در یافت نقشه‌ی جامعه این مسیر بر هم می‌ریزد. متن کتاب حاضر به گونه‌ای که به اصطلاحات این دانش آسیب وارد نیاورد روان‌نویسی شده است و حذف اصطلاحات عرفانی آن به ذبح گزاره‌های آن می‌انجامد؛ زیرا عرفان دانشی دقیق است و حذف اصطلاحات خاص آن که زبان ویژه‌ی عارفان است به نقص در زبان می‌انجامد. این اصطلاحات را باید در چنین کتاب‌هایی که تخصصی است حفظ نمود و بر حفظ آن به سبب دقت و ظرافت مطلب، اهتمام داشت و آن را به تفصیل توضیح داد تا خواننده

نازک‌اندیشی‌های آن را به لطافت دریابد و وهم و گمانه را به جای علم و یقین قرار ندهد.

هم‌چنین در این کتاب از نقل داستان‌ها و قصه‌هایی که از ریاضت و نحوه‌ی سلوک برخی افراد معروف یا ناشناخته می‌گوید خودداری شده است. این قصه‌ها و حکایات بیش‌تر بی‌اعتبار و غیر عاقلانه است. عرفان حقیقی و علمی هیچ‌گاه در دست چنین مغازه‌داران کاسبی نیست و آن را نباید در چنین مغازه‌هایی که در عرفان هم نفسی کاسب دارند جست‌وجو نمود. نشر چنین عرفان‌هایی است که سبب می‌شود عرفان چنان لوث شود که جوانان به عرفان‌های وارداتی مانند هندی، چینی، سامورایی و به‌تازگی آمریکایی مشغول شوند. استقبال از کتاب‌هایی که عرفان هندی یا غربی را ترویج می‌دهد زنگ خطری بر متولیان فرهنگ است. کتاب حاضر منبعی مطمئن و راهگشا در نقد چنین عرفان‌هایی است که معرفت را منحصر به معنویت یا عشق می‌سازد و پیروان خود را از شریعت باز می‌دارد.

باید دانست اصول ابتدایی سلوک در کتاب «دانش سلوک معنوی» توضیح داده شده که آن کتاب در حکم مقدمه برای این شرح است و چنان‌چه خواننده‌ی محترم، کتاب گفته شده را مطالعه نماید، برای نازک‌اندیشی برگزاره‌های این کتاب، آمادگی و توان بیش‌تری خواهد داشت.

ستایش برای خداست